

بی اجازہ با جورج

نویسنده:

رابرت اسلیٹر

ترجمہ:

کامیار فراہانی ورد

بہنام پریرخ

ویراستار:

الهام السادات طوسی

آراد کتاب

سرشناسه	: اسلیتر، رابرت، ۱۹۴۳-م.
عنوان و پدیدآور	: بی اجازه با جورج / نویسنده: رابرت اسلیتر، ترجمه: کامیار فراهانی فرد.
مشخصات نشر	: تهران، اراد کتاب،
مشخصات ظاهری	: ۳۴۰ ص،
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۲۸۰-۹
یادداشت	: عنوان اصلی: Soros: the life, times and trading secrets of the world's greatest investor. C2012
موضوع	: سورس، جورج، ۱۹۳۰-م
موضوع	: سرمایه داران - سرگذشتنامه ها
موضوع	: سرمایه گذاری
شناسه خزود	: فراهانی فرد، کامیار، ۱۳۵۹-مترجم
شناسه افزود	: ب. ب. برخ، بهنام، - مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۵۹۵ الف ۹ س / HG ۱۷۲
رده بندی دیویی	: ۶۰۲۲ / ۱۰۰
شماره کتابخانه ملی	: ۴۶۰۸۱۲

بی اجازه با جورج

تألیف: رابرت اسلیتر	ترجمه: کامیار فراهانی فرد، بهنام پریخ
ناشر: اراد کتاب	توبت چاپ: اول
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد	قیمت: ۳۸۵۰ ریال
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۶-۲۸۰-۹	

حق چاپ برای ناشر محفوظ است. کلیه حقوق و حق چاپ متن، طرح روی جلد و عنوان کتاب با نکرش به قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ برای انتشارات اراد کتاب محفوظ است و متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

مرکز پخش و فروش:

انتشارات اراد کتاب تلفن: ۶۶۹۷۵۲۸۵ - ۶۶۴۸۲۲۲۶ - ۰۹۱۲۳۰۶۲۴۵۸

خرید آنلاین از سایت: www.aradbook.com

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	۵
فصل ۱: بزرگ‌ترین سرمایه‌گذار جهان.....	۱۳
فصل ۲: از جنس خدایان.....	۳۳
فصل ۳: سوابق بوداپست.....	۴۵
فصل ۴: مانند فروید یا انیشتین.....	۵۵
فصل ۵: نوری عصاکو، نوری دیگر.....	۶۳
فصل ۶: شیفته نظم.....	۷۱
فصل ۷: اول سرمایه‌داری، بعد تحقیق.....	۸۷
فصل ۸: "بولم را جایی سرمایه‌گذار می‌کنم که درمورد آن حرف می‌زنم.".....	۱۰۱
فصل ۹: یک پیشرفت ناگهانی.....	۱۱۷
فصل ۱۰: بحران هویت.....	۱۲۷
فصل ۱۱: چرخه‌ی باشکوه.....	۱۳۵
فصل ۱۲: نوسان بی‌سابقه.....	۱۴۷
فصل ۱۳: نوسان‌گیر فیلسوف.....	۱۵۷
فصل ۱۴: قیمتی نه چندان گزاف برای آزادی.....	۱۶۷
فصل ۱۵: خودنمایی.....	۱۹۳
فصل ۱۶: سقوط بزرگ.....	۲۰۷
فصل ۱۷: طمع‌کاری نیاز به جرأت دارد.....	۲۱۷
فصل ۱۸: مارگیری.....	۲۳۱
فصل ۱۹: شرط‌بندی افسانه‌ای.....	۲۴۳
فصل ۲۰: چهارشنبه سیاه.....	۲۴۹
فصل ۲۱: پادشاه هیچ فاندھا.....	۲۶۵
فصل ۲۲: استاد.....	۲۷۵
فصل ۲۳: ویروسی متداول به نام غرور.....	۲۸۷

فصل ۲۴: کشتار روز ولنتاین	۳۰۳
فصل ۲۵: آقای سورس به واشنگتن می‌رود	۳۰۹
فصل ۲۶: ثروتمندتر از چهل‌ودو کشور	۳۲۱
سخن پایانی	۳۳۷

کتاب پیش از یک بیوگرافی بدون اجازه است. این موضوع را در ابتدای امر گفتم تا جواب اولین سوال را داده باشم که خوانندگان با دیدن کتاب می پرسند. نوشتن بیوگرافی چه سوره‌ای من بود. در سال ۱۹۹۲، پس از اینکه کتابی را درباره جک ولس، رئیس هیات‌مدیره جنرال الکتریک^۱ نوشتم که ایرین پرفشنال پابلیشر^۲ آن را منتشر کرد، بدنبال یک شخصیت مهم دیگر در دنیای کسب و کار بودم که سورش نظر را جلب کرد هنگامی که با دفتر او تماس گرفتم تا در مورد کاری صحبت کنم به من خواستم انجام دهم، به آقای دیوید کورنفلد^۳ در شرکت کست^۴ معرفی شدم. این شرکت، کارهای روابط عمومی سورش را انجام می داد.

ما یک قرار ملاقات سی دقیقه‌ای موفق داشتیم و انجام بود که متوجه شدم تا به حال هیچ کس اقدامی برای نوشتن بیوگرافی سورش نکرده است. از کورنفلد خواستم تا زمانی که قرارداد را با ناشر نبسته‌ام، تیم سورش را مطلع نسازد و او گفت که منتظر تماس من می ماند.

هنگامی که ناشر با شروع کار موافقت کرد، با کورنفلد تماس گرفتم تا به او بگویم که می خواهم نوشتن کتاب را شروع کنم. در پاسخ گفت: "متأسفانه، تیم سورش تصمیم گرفته است در این مورد همکاری نکند و هیچ توضیح اضافی نداد." از آنجا که هنوز برای سورش نامه‌ای ننوشته و او را از برنامه‌ای که در نظر

1. Jack Welch
2. General Electric
3. Irwin Professional Publishers
4. David Kronfeld
5. Kekst

داشتم، مطلع نکرده بودم، توقع چنین عکس‌العملی را نداشتم. کرنفلد همچنین گفت که من و آقای گرشن کست^۱، مدیر موسسه کست، به تیم سورس پیشنهاد دادیم با شما همکاری کنند و برای اینکه تیم سورس با شما کار کند، پافشاری نیز کرده‌ایم؛ ولی متأسفانه، موفق نشده‌ایم رضایت تیم سورس را جلب کنیم. از او تشکر کردم و گفتم: "نخواستیم که کار مرا جلو ببرید یا سفارش‌م را بکنید، فقط می‌خواستیم که وقت مصاحبه‌ای با آقای سورس و همکاری‌اش ترتیب دهید و احسان می‌کردم هر دو طرف راغب به انجام این کار هستند." سپس، از او پرسید: "می‌توانم با کارکنان بنیاد سورس در اروپای شرقی مصاحبه‌ای داشته باشم؟" آقای کرنفلد پیشنهاد کرد با خانم فرانسیس ابوزید^۲ که مسئول روابط عمومی بنیاد سورس است، صحبت کنم.

در تماس تلفنی که با خانم ابوزید داشتم، او گفت که سورس و همکاری‌اش قول همکاری برای کتابی درباره سورس را به فرد دیگری داده‌اند و بنابراین، وقت کافی برای شما ندارند. خانم ابوزید گفتم که به نوشتن کتاب ادامه می‌دهم و امیدوارم که آقای سورس نتواند شما را تغییر دهند. او گفت که می‌توانم با کارکنان بنیاد سورس مصاحبه داشته باشم. با امید به اینکه بتوانم با تعداد زیادی از افرادی مصاحبه کنم که سورس را می‌شناسند و با او در ابعاد مختلف زندگی، به حوزه سرمایه‌گذاری و چه در حوزه مسائل بشردوستانه، کار کرده‌اند، به تحقق برای نوشتن کتاب پرداختم. همچنین، تصمیم گرفتم تمرکز خود را روی مصاحبه با کسانی بگذارم که با سورس در بنیاد اروپای شرقی کار کرده‌اند.

در بخارست و رومانی، کارکنان سورس با من مانند پادشاه برخورد می‌کردند. آن‌ها در فرودگاه به دنبالم می‌آمدند، مرا به جلسه با کارمندان می‌بردند و اجازه می‌دادند که در جلسات خصوصی بنیاد شرکت کنم و با هر کسی که دلم می‌خواست از مدیر عامل تا پایین‌ترین بخش سازمانی گفت‌وگو داشته باشم. آن‌ها با رفتارشان تصویری بسیار عالی از شرکت سورس در ذهنم خلق کردند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، در بوداپست و مجارستان برای خودم هدفی

1. Gershon Kekst
2. Frances Abouzeid

پیچیده‌تر از مصاحبه با کارکنان سورس تصور کرده بودم. به دنبال افرادی می‌گشتم که سورس را از کودکی می‌شناختند، پیدا کردن آن‌ها کار ساده‌ای نبود. ناگهان، تعداد زیادی از آن‌ها را یافتم. جالب اینکه خاطرات را به خوبی به خاطر می‌آوردند و از بازگو کردن خاطرات درباره دوست دوران بچگی‌شان یا همکلاسی دوران تحصیلشان لذت می‌بردند.

در بودیست مصاحبه ای مقدماتی نیز با سورس داشتم. در هشتم مارس ۱۹۹۴، او با مدیرعامل بخش شرق و جماهیر شوروی بنیاد سورس در هتل تاورنا^۱ قرار ملاقات داشت. خوشبختانه، با کارمندان بنیاد سورس در همان هتل قرار ملاقات داشتم و پس از اینکه بتوانم فرصتی مناسب بیابم و خود را به سورس معرفی کنم، حساب باز کردم. اولین نفری که قرار بود در آن روز ملاقات کنم، فرانسیس ابوزید بود. او با یکی دوستانه به من گفت که پیش از جلسه اصلی، تلاش می‌کنم فرصت ملاقاتی با سورس ترتیب دهم و در صورتی که نتوانستم امروز قرار ملاقات را ترتیب دهم، سعی می‌کنم در ماه آینده در نیویورک قرار دیداری ترتیب دهم. فرانسیس همچنین، گفت که مطمئن نیست امروز سورس به هتل بیاید. اگر سورس را در آن روز نمی‌دیدم، باید تا آوریل برای قرار ملاقات بعدی صبر می‌کردم. از وضعیت پیش آمده ناامید شده بودم.

هنگامی که در حال گفت‌وگو با یکی از کارمندان بنیاد سورس بودم، جورج سورس را دیدم که به سرعت راه می‌رفت. سریع خودم را به او رساندم. ابوزید نیز خود را به من رساند و مرا به سورس معرفی کرد.

به سورس گفتم که در حال نوشتن کتابی درباره او هستم و ادبیاتی داد که در مورد این موضوع اطلاعی نداشته است. با خودم گفتم که در مورد این موضوع اطلاعی نداشته؟! مگر می‌شود؟! بعدها، دیوید کرنفلد و ابوزید به من گفتند که خود سورس مخالف همکاری با شما بود.

خیلی سریع فعالیت‌های گذشته‌ام را برای سورس توضیح دادم و گفتم که بسیار علاقه‌مندم با شما ملاقاتی داشته باشم. سورس در ادامه گفت که نمی‌تواند به من قولی بدهد. حرف او را قطع کردم و گفتم من چندین ملاقات شگفت‌انگیز

با آشنایان در بوداپست داشته‌ام که شما را از زمان دوران کودکی می‌شناسند و دوباره اصرار کردم که حرف زدن با شما برایم اهمیت بسیار زیادی دارد.

کمی صمیمانه‌تر شد و گفت: "پس از اینکه تحقیقاتم را تمام کردم، با هم قرار ملاقاتی خواهیم داشت." سپس، رو به ابوزید کرد و گفت: "او امشب می‌تواند با من قرار ملاقاتی داشته باشد؛ ولی این ملاقات باید غیررسمی باشد و اجازه ذکر نام من را ندارد." ابوزید حرف سورس را قطع کرد و گفت که جلسه امشب باید به دردت رسمی باشد، سورس با شرمندگی به من نگاه کرد و گفت: "من به نظر و احترام می‌گذارم."

برایم شگفت‌انگیز بود که سورس چه احترام زیادی برای کادر روابط عمومی خود قائل است. به آن‌ها اجازه می‌دهد درمورد کتابی که درباره خودش نوشته می‌شود، تصمیماتی می‌گیرند.

همان‌طور که اشاره کردم، دیگر نتوانستم سورس را ملاقات کنم؛ هر چند که در چهار کشور آمریکا، انگلستان، رومانی و مجارستان توانستم با تعداد زیادی از همکاران او مصاحبه داشته باشم. به لطف این مصاحبه‌ها فکر می‌کنم می‌توانم تصویر درستی از سورس با تمام زوایای پیچیده او ارائه کنم. خوشبختانه، تمام مصاحبه‌های سورس با مجلات، روزنامه‌ها و تلویزیون ضبط شده است و به لطف همین مصاحبه‌ها، فکر می‌کنم به درستی با اساتید سورس را درک کرده‌ام. سورس سه کتاب نوشته است؛ یکی درمورد تئوری‌های مالی خودش و دو کتاب درمورد فعالیت‌های بشردوستانه‌اش. خواندن این کتاب، کمک کرد که بهتر با افکار سورس آشنا شوم.

همچنین، مصاحبه‌های بی‌نظیری که با تحلیلگران مالی، راز استریت و لندن داشتم، به من بسیار کمک کرد. بعضی از این تحلیلگران حتی سورس را از نزدیک ندیده بودند؛ ولی به خوبی می‌توانستند محیطی را که در آن کار می‌کند، برایم توصیف کنند. همچنین، برایم درمورد نحوه کار کردن کمیته‌های مالی و عکس‌العمل آن‌ها به رکوردهای شگفت‌انگیز سورس توضیحات سودمندی دادند. تحقیق و تهیه بیوگرافی بدون اجازه هیچ‌گاه کار آسانی نیست. حس می‌کردم که برای این کتاب آگاهانه خود را به چالش کشیده‌ام. سورس و نزدیک‌ترین افراد تیم‌اش که شامل تیم روابط عمومی هم می‌شود، هیچ‌گاه با من صحبت نکردند.

در نامه‌های زیادی که به خود سورس نوشتم، تاکید کردم که به‌عنوان یک نویسنده احساس تعهد می‌کنم که محیطی فراهم بیاورم تا خود شخص سورس در مورد بیانات دیگران درباره خودش اظهار نظر کند که متأسفانه، این فضا ایجاد نشد.

در ۳۱ مارس ۱۹۹۴، نامه‌ای از طرف آقای شان سی وارن^۱، مشاور روابط عمومی داندوق سرمایه‌گذاری سورس، دریافت کردم که جوابیه‌ای در مورد نامه‌ی دومم به سورس بود که در آن درخواست مصاحبه کرده بودم. در آن نامه، آقای وارن نوشته بودند که جناب آقای سورس با شما در مورد کتابتان همکاری نمی‌کند؛ زیرا فیلد دیگری در حال نوشتن کتابی درباره ایشان است. درک می‌کنید که آقای سی وارن بسیار محدودی دارند و باید آن را به بهترین شکل ممکن به کارهایشان اختصاص دهد. همچنین، آقای سورس از تیم نزدیکان خود درخواست کرده‌اند که برای تمرکز بیشتر روی کارشان با شما قرار ملاقاتی نگذارند، دوباره آقای وارن تکرار کرد که هیچ فردی از نزدیکان سورس برای مصاحبه با شما در دسترس نیست و لطفاً دیگر درخواستی را برای ملاقات با آقای سورس و همکارانشان نفرستید.

در انتها، آقای وارن نامه خود را با این درخواست پایان داد بود: "شما گفته بودید که برای دقیق‌تر شدن کتاب و قضاوت عادلانه من، شاید با سورس دیدار کنید، هر چند که کسی با شما دیدار نمی‌کند، من معتقدم که با توجه به اخلاق حرفه‌ای‌تان، تلاش خود را برای نوشتن بهترین و نزدیک به واقعیت اثر خواهید کرد."

با این درخواست، بیشتر سرخورده شدم. در ۲۰ ژوئن ۱۹۹۴، نامه‌ای به دیوید کرنفلد نوشتم و در آن، سوالاتی را از او پرسیدم که امید داشتم در مصاحبه از سورس بپرسم. به او گفتم که مشاور روابط عمومی شرکت‌تان از من خواست که در نوشته‌هایم عادل و دقیق باشم و تاکید کرد اجازه ندارم به سراغ کسانی بروم که می‌توانند در این پروژه به من کمک کنند. متأسفانه، هیچ جوابی از آقای کرنفلد دریافت نکردم.

خوشبختانه، متوجه شدم دستیابی به سورس، با توصیفی که کارمندانش از او می‌کردند، سخت نیست. گروه زیادی از کارمندان سابق سورس با خوشحالی پذیرفتند که با من همکاری کنند. بیشتر این مصاحبه‌های طولانی ضبط می‌شد که از این بابت، از آن‌ها بسیار سپاسگزارم. از طرف دیگر، هنگام مصاحبه با همکاران فعلی سورس، احساس می‌کردم که در حال بازی موش‌و‌گربه هستیم. با یکی از همکاران فعلی او تماس گرفتم. در ابتدا، قبول کرد که با من مصاحبه کند، اما قرار ملاقات را لغو کرد. در یک مورد، خانمی با اینکه همکاران سورس او را از مصاحبه با من منع کرده بودند، پذیرفت که با من مصاحبه کند و به من گفت که در هر حال من با شما مصاحبه می‌کنم. در رویداد دیگری، یکی از نزدیکان سورس با من مصاحبه‌ای طولانی داشت که تمام یک عصر را به طول انجامید و سرخ‌روم بهیچ‌وجه همان فرد با من تماس گرفت و خواهش کرد که مصاحبه‌ای را که با او داشتم، منتشر نکنم. هنگامی که دلیل را جویا شدم، گفت که سورس از من درخواست کرده بود که با شما مصاحبه نکنم.

با وجود این محدودیه‌ها، من توانم ادعا کنم که این کتاب عمیق‌ترین و دقیق‌ترین نگاه را به زندگی سورس ارائه می‌دهد.

یک بار دیگر این فرصت ارزشمند نصیب من شد که در پروژه دیگری با ویراستارم، جناب آقای جفری کریمز^۱، همکاری کنم. او با حمایت‌ها، نصایح و اشتیاق زیاد به بنده در شکل‌دهی این کتاب کمک کرد. من شورو شوقم را در مورد سرفصل‌ها با او در میان می‌گذاشتم. کمک‌های او باعث شد یک چالش پیچیده تبدیل به تجربه‌ای فوق‌العاده شود و عمیقاً از او متشکرم.

همچنین، می‌خواهم از بروس لیمن^۲ بابت کمک در تهیه کتاب درباره سورس در نیویورک تشکر کنم. به‌خاطر او توانستم به تمام مقالات بالاشی^۳ که درباره سورس نوشته شده بود، به راحتی دسترسی بیابم. همچنین، می‌خواهم از زلدا مایزلین^۴ و دیوید نچمان^۵ برای همکاری‌شان تشکر کنم. آلن رافائل^۵، جیمز

1. Jeffrey Krames

2. Bruce Liebman

3. Zelda Meislin Metzger

4. David Nachman

5. Allan Raphael

مارکز^۱، بایرون وین^۲، دان الن^۳ و کریس ترنر^۴ قسمت‌هایی از متن این کتاب را خوانده‌اند و نکاتی به من گوشزد کردند که از آنها بابت وقتی که در اختیار من قرار داده‌اند، سپاسگزارم. همچنین، از همه افرادی که با من مصاحبه کردند، متشکرم.

زمان آن رسیده است که از خانواده‌ام تشکر کنم؛ همسر من الی^۵ همیشه مرا حمایت می‌کرد، به من ایده می‌داد، پیش‌نویس‌هایم را می‌خواند و هنگامی که من به ایده‌ها یا کردن جزییات بیشتر درباره جورج سورس از کشوری به کشور دیگر سفر می‌کردم، از خانواده‌مان نگهداری می‌کرد. او بیشترین درک را نسبت به من داشت و بیشتر کمک را به من کرد. از او بی‌نهایت متشکرم. همچنین، از فرزندانم میریام^۶ و همسرش شیمی^۷، آدام^۸ و ریچل^۹ متشکرم که با وجودشان شادی بی‌حدی به زندگی ما افزودند.

این کتاب، چهارمین کتاب من است. هر زمانی که به نوشتن کتابی درمورد کسبوکارهای مختلف می‌پردازم خانواده‌ام در مباحث کمک زیادی به من می‌کنند. آن‌ها با نشان دادن علاقه‌شان، باعث می‌شود تا من نکات عملی مهمی را نیز یادآور شده‌اند که دید و بینش عمیقی به من داده است. دوست دارم از برادرم جک اسلاتر^{۱۰}، شوهر خواهرم جاد وینیک^{۱۱}، خواهرزاده‌هایم مایکل وینیک^{۱۲}، مارک وینیک^{۱۳} و دیگر افراد خانواده‌ام بابت کمک‌هایشان تشکر کنم. این افراد صاحبان کسبوکارهایی هستند و از جدیت‌ترین مخاطبان من بوده‌اند. مهم‌ترین مخاطب من پدر مرحومم، جوزف جی اسلاتر^{۱۴}، بود که به-

-
1. James Marquez
 2. Byron Wien
 3. Don Flan
 4. Chris Turner
 5. Eli
 6. Miriam
 7. Shimi
 8. Adam
 9. Rachel
 10. Jack Slater
 11. Judd Winick
 12. Michael Winick
 13. Mark Winick
 14. Joseph G. Slater

صورت ناخودآگاه الهام‌بخش من بود و این موضوع باعث شد که من موضوع کسب‌وکار را به‌شدت جذاب بیابم، البته در ابتدا آدم لجوجی بودم و تعجب می‌کردم که چه چیز او را تا این حد شیفته کسب‌وکارهای مختلف کرده است؟ باور دارم هنگامی که در آخر فهمید درکش کرده‌ام، بسیار غافلگیر شد. با نهایت احترام، کتاب سورس را به او تقدیم می‌کنم.

www.ketab.ir